**درس خارج اصول استاد معظم آقای حاج سید محمد جواد شبیری**

**بحث: امر/ صیغه اطلاق / مقتضای اطلاق امر**

**14031024**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

بحث سر حقیقت واجب تخییری بود مرحوم آخوند در حقیقت واجب تخییری تفسیری قائل هستند می­فرمایند اینکه شارع مقدس به دو امر به نحو تخییری و با به کار بردن لفظ أو امر کرده مثلاً گفته یا عتق رقبه کن یا اطعام ستین مسکینا انجام بده امر شارع گاهی اوقات ناشی از غرض واحدی هست که بر هر دو این فعلها مترتب می­شود خب اگر غرضی از هر دو مترتب بشود یک غرض، غرض معلول متعلق امر هست و معلول با علت باید سنخیت داشته باشد لذا قاعده الواحد الواحد لایصدر منا الا من واحد اقتضا می­کند که آن علت این غرض هم واحد باشد یعنی وقتی غرض که معلول مکلف به هست واحد است و جهت مشترکه یک جهت مشترکه ای دارد این اقتضا می­کند علت اینها هم یک جهت مشترکی داشته باشد و آن جهت مشترکه در واقع مکلف به باشد خب نتیجه بحث این می­شود که تخییر شرعی به تخییر عقلی برگردد چون یک جامعی اینجا وجود دارد آن جامع مکلف به واقعی خواهد بود و اینکه شارع مقدس در مقام اثبات طرفین را امر به آن کرده به نحو تخییری برای اشاره به اینکه جامع بین این دو تا مکلف به هستند این در جایی که غرض واحد باشد یک تصویر دیگری هم این است که غرض متعدد هست ولی هر یک از اینها که حاصل بشود مانع حصول دیگری می­شود مانع استیفاء دیگری می­شود عرض کردیم گاهی اوقات ممکن است من اگر ناشتا مثلاً آب جوش بخورم معده من درمان می­شود اگر مثلاً انار بخورم فشار خون من پایین می­آید خب حالا ناشتا یکی از این دو تا که من نمی­توانم بخورم اگر کسی هم فشار خون دارد هم معده او مشکل دارد خب هر دو را که نمی­تواند انجام بدهد ولو به هر دو نیاز دارد ولی عملاً نمی­تواند هر دو نیاز را استیفاء کند چون محل، گنجایش هر دو را ندارد خب نتیجه این بحث این می­شود که واجب است ما یک سنخ وجوبی هست که با مثلاً واجب تعیینی فرق دارد هر دو طرف واجب هستند ولی نه به نحو وجوب تعیینی که حتماً باید برای سقوط تکلیف، خود آن مکلف به آورده باشد بلکه به نحو وجوب تخییری که از بدیل آن مکلف به هم آورده باشد آن تکلیف را ساقط می­کند

 خب اینجا حالا ابتدا یک سری نکات نسبتاً شاید بیشتر آن هم شکلی باشد متذکر می­شویم بعد یک مقداری مطلب را دقیقتر دنبال خواهیم کرد یکی اینکه اینکه مرحوم آخوند می­فرمایند که غرض واحد که باشد طبق قاعده الواحد باید مکلف به هم واحد باشد خب ما قاعده الواحد را قبول داریم اینکه مرحوم آقای روحانی در منتقی الاصول فرمودند قاعده الواحد مربوط به واحد شخصی است نه در واحد نوعی و امثال این نه دلیل قاعده الواحد سنخیت بین علت و معلول است همچنان که مرحوم آخوند اشاره کردند و این دلیل اختصاص ندارد به واحد شخصی در واحد نوعی و صنفی و واحدهایی که کلی هستند در آنها هم جاری است ولی اینها یک سری به اصطلاح دقتهای عقلی هست یک چیزهایی هست که با دقت و عقل به اینها می­رسد عرف متعارف خیلی وقتها این چیزها را متوجه نمی­شود و مکلف به باید گونه ای باشد که عرف متعارف برای آن قابل درک باشد چیزی را که عرف نمی­تواند او را درک بکند تکلیف نسبت به او معقول نیست یعنی آن چیزی که عرف نمی­فهمد مقام ثبوت تکلیف هم نیست این طور نیست که یک تکلیفی هست عرف به او نرسیده مقام ثبوت تکلیف برای این است که عرف بتواند به او برسد اما آن چیزی که عرف نمی­تواند به او برسد ثبوتاً هم تکلیف وجود ندارد پس بنابراین این بیان که ایشان با این بیان می­خواهند تکلیف را متعلق به یک جامع قرار بدهند. یک نکته هم توجه بفرمایید که ما باید یک جامعی داشته باشیم که فقط این دو نفر را فقط این مثلاً دو ازدواج به تخییری را بگیرد و چیز دیگری را هم نگیرد اصلاً عرفاً مثلاً بین عتق رقبه و اطعام ستین مسکینا یک جامع اختصاصی که این دو را بگیرد چیزهای دیگر را نگیرد اصلاً تصویر نمی­شود مشکل همین است دیگر مشکل این است که علاوه بر اینکه آن برهان الواحد یک برهانی هست که عرف به او توجه ندارد جامع هم تصویر نمی­کند تا یک جامع عرفی تصویر نشود امر نمی­تواند به این جامع تعلق بگیرد بنابراین اینکه ما اینها را بخواهیم به جامع حقیقی بازگردانیم آن وجهی ندارد جامع انتزاعی که یعنی همان احدهما لا بعین همان مطلبی است که مرحوم آخوند نمی­خواهد آن را بپذیرد آن اشکالی ندارد عرف می­تواند بفهمد این یا این خب همین جامع انتزاعی است دیگر احدهما خودش یک نوع جامع انتزاعی است واحد مردد احدهمای مردد هر چه تعبیر می­خواهید بکنید خب این یک طرف قضیه در جایی که تکلیف یک غرضی از تکلیف واحد باشد

 اما اینکه مرحوم آخوند می­فرماید غرض تکلیف اگر متعدد باشد باید هر دو طرف مکلفٌ به باشند ولی تکلیف باید به گونه ای باشد که یک سنخ خاص تکلیف. ما این را نمی­فهمیم اولاً اصلاً برای ما قابل هضم نیست که این سنخ تکلیف یعنی چه وجوب یعنی که من ملزم باشم این کار را انجام بدهم ما به چه معناست که من یک موقعی ما می­گوییم این وجوب را به وجوب مشروط برمی­گردانیم این وجوب را به وجوبی که مرحله سقوط در مرحله ولو در مرحله سقوط بگوییم که این وجوب وجوبی هست متعلق به اطراف هر یک از عِدل را وقتی بیاوریم آن تکلیف ساقط می­شود آنها را عیب ندارد آنها را معقول هست ولی هیچ یک از اینها را نگوییم انجام یک عدل مسقط تکلیف نیست ترک یک عدل شرط وجوب تکلیف هم نیست یک چیزی به نام سنخ خاص وجوب است بنابراین اصلاً مطلب قابل تصویر نیست حالا فرض کنید که این مطلب قابل تصویر باشد صرفاً یک وجه ثبوتی است و اثباتاً دلیل تعّین آن چیست مرحوم آخوند می­فرماید کان این وجه ثبوتی چون امکان پذیر هست باید به او اثبات هم ملتزم بشویم نمی­توانیم به احدهما به مفهوم لابعین ملتزم بشویم چرا مگر این که مراد از وجوب یک سنخ خاص وجوب باشد مثلاً ظاهر دلیل چنین است ما که همچین چیزی نمی­فهمیم که ظاهر دلیل به این شکل باشد این که مرحوم آخوند یک چیز خاصی به نام سنخ خاص وجوب تصویر می­فرمایند برای ما قابل هضم نیست البته در واجب کفایی آن نکاتی دارد که آنجا سنخ خاص وجوب مطرح هست واجب کفایی را ما ممکن است بگوییم اصلاً یک سنخ خاص وجوب هست نکته آن را بعداً در واجب کفایی عرض خواهم کرد فرق واجب کفایی و واجب تخییری چیست که در واجب کفایی سنخ وجوب معنا دارد ولی در واجب تخییری معنا ندارد

خب این یک بیان اجمالی نسبت به فرمایشات مرحوم آقای آخوند اما تفصیل الکلام فی هذا المقام یک نکته ای اول چند تا مطلب را باید ما اینجاها برای روشن شدن مطلب مخصوصاً روشن شدن اصل حقیقت واجب تخییری یک سری اموری باید روشن بشود

هر تکلیفی وقتی امتثال تحقق پیدا کند دیگر تکلیف ساقط می­شود این بیان شهید صدر که امتثال رافع فاعلیت تکلیف است نه رافع فعلیت تکلیف، این مطلب مطلب ناتمامی است ما اصلاً فعلیت تکلیف را بدون در نظر گرفتن فاعلیت، معقول بر ما نیست یعنی چه تکلیف فعلی هست ولی محرکیت وفائلیت ندارد چون تکلیف یعنی آن چیزی که من را به طرف انجام عمل وادار می­کند محرک من است تکلیف فعلی یعنی همین چیزی غیر از این هم نیست و این اینکه ما یک چیزی به نام فعلیت تکلیف قائل بشویم یک چیزی به نام فاعلیت تکلیف قائل بشویم این اصلاً برای ما قابل هضم نیست و با امتثال تکلیف، تکلیف، فعلیت آن ساقط می­شود همچنین با عدم امکان امتثال تکلیف کسی در وقتی که امکان داشته تکلیف امتثال بشود دیگر امتثال نکرده الان دیگر قدرت بر امتثال ندارد باز هم تکلیف ساقط می­شود هر چند این تکلیفی که ساقط شد عقوبت دارد ولی آن عقوبت داشتن معنایش این نیست که تکلیف ساقط نشده. به تعبیر آقای آخوند در بحث توسط در ارض مغصوبه ایشان اینجا تعبیر می­کنند یُعاقَب بنهی السابق الثابت همان نهی سابقی که وجود داشته و به عدم قدرت بر مکلف به ساقط شده مصحح عقوبت هست و تکلیفی که از انسان سر نمی­زند و عصیانی که از جانب انسان محقق می­شود خب این هم دو نکته.

 نکته سوم اینکه اصلاً بحث غرض را ببینیم تاثیر آن در تکلیف چیست ابتدا یک نکته ای را که در بحث تعبدی و توصلی هم خیلی مهم است تبیین بشود آن این است که ما یک غرض اولیه داریم یک غرض امر داریم کسی مثلاً مولا تشنه است برای رسیدن به این هدف خود و برطرف شدن تشنگی خود نیاز دارد به اینکه یک لیوان آب جلوی او قرار بگیرد خب اینکه لیوان آبی که جلوی من قرار می­گیرد ممکن است این لیوان آب به خاطر امر من جلوی من قرار بگیرد یعنی امر من در سلسله علل تحقق این لیوانی که جلوی من قرار گرفته باشد ممکن است نباشد ممکن است نه من امر هم نکردم همان مکلف نگاه می­کند بعد می­گوید شاید من تشنه باشم یک لیوان برمی­دارد می­گذارد جلوی من یا نه یک لیوان جلوی من هست تصادفاً یک کسی پای او می­لغزد پارچ آب خالی می­شود لیوان اینجا پر می­شود حالا به هر حال آن حصه ای از غرض که مستند به امر ما ولو احتمال امر نیست آن حصه تامین کننده غرض اولیه ما هست ولی غرض امر نیست مکلِّف و آمر اگر آن غرض او تامین بشود به هر وجهی تامین بشود دیگر تکلیف او ساقط می شود تکلیف خود را ادامه نمی­دهد به دلیل اینکه وجهی ندارد که ادامه بدهد تکلیف حدوثاً و بقاءً معلول آن غرض اولیه است البته آن چیزی که مولا به آن امر کرده است تمام حصص غرض نیست دقت بفرمایید ببینید امر برای این هست که در سلسله علل تحقق مامور به واقع بشود آن حصه ای از مامور به که امر، علت او نیست نمی­تواند شارع بگوید من امر کردم تا اینکه آن حصه ای از مامور به که امر هیچ کاره ای در مورد آن نیست آن تحقق پیدا کند آن که معنا ندارد علت غایی همیشه حصه ای از غرض هست که آن فعل مورد نظر علت غایی یک فعل همیشه آن حصه ای از غرض هست که این فعل در مسیر تحقق او و در سلسله علل تحقق او واقع هست با این همه چون با تحقق غرض، امر ساقط غرض اولیه ساقط می­شود در واقع روح همه اوامر واجب مشروط است یعنی همه اوامر مشروط هستند به اینکه من در صورتی شما را امر می­کنم که آن غرض اولیه حاصل نشده باشد و الا اگر غرض اولیه حاصل بشود دیگر امر ساقط می­شود بقاء امر مشروط هست به عدم حصول آن غرض اولیه و امکان حصول آن به وسیله امر این دو تا قید هر یک از این دو تا قید که از بین برود دیگر امر ساقط می­شود اگر آن غرض اولیه تامین بشود آن دیگر امر فعلیت ندارد و ساقط می­شود اگر امکان تحصیل غرض اولیه به وسیله امر از بین برود باز هم امر ساقط می­شود چون امر برای این است که آن غرض به وسیله امر تامین شود این نکته را ضمیمه بکنم فرق بین واجب تعبدی و واجب توصلی در غرض امر نیست ما یک غرض اولیه داریم یک غرض امر داریم غرض امر همیشه تحصیل مامور به از طریق امر است حصه ای از مامور به که به وسیله امر حاصل می­شود ما دنبال این هستیم با امر کردن آمر با امر می­خواهد به حصه ای از مامور به که به وسیله امر حاصل می­شود برسد ولی در چه صورت من دنبال این هستم که این حصه را به آن برسم در صورتی که غرض اولیه از طریق دیگری حاصل نشده باشد اما اگر از طریق دیگری همین غرض حاصل شده باشد دیگر وجهی ندارد که امر باقی باشد خب این هم نکته دوم

 نکته سوم حالا این را توجه بفرمایید

 نکته چهارم آن این است که نکته ای که در جلسات قبل هم اشاره کردم این که در کلمات آقایان بسیاری از آقایان مطرح شده که شارع مقدس می­تواند در مرحله حالا الان یک نکته چهارم یک نکته ای بگویم بعد بیایم روی این نکته چهارم اینکه اینکه شارع مقدس به شی ای امر می­کند مجرد متعلق غرض بودن کافی نیست برای اینکه شارع امر کند باید بتواند مکلف با آوردن مامور به غرض شارع را تامین کند استیفاء غرض به وسیله این فعل امکان پذیر باشد ولی اگر در یک فرض خاصی دیگر این انجام فعل استیفا کننده غرض نباشد یا اصلاً نتواند به گونه ای که استیفا کننده غرض هست تحقق پیدا کند همین بیانی که مرحوم آخوند مطرح می­کنند که گاهی اوقات غرض در هر دو تا هست ولی آوردن یکی منشا می­شود که دیگری استیفا کننده غرض مولا نباشد ما عرضمان این است که اگر (آوردن غرض در یکی از آوردن غرض تحقق غرض یعنی) آوردن یک فعل سبب بشود که عرضی که مترتب بر فعل دیگر می­شود دیگر امکان استیفای آن نباشد دیگر نسبت به آن فعل نمی­شود امر کرد چون امر برای استیفای غرض است بنابراین نتیجه بحث این می­شود واجب مشروط است یعنی مشروط به این هست که اگر این را نیاوردید فرض کنید ما می­گوییم عتق رقبه با تحقق عتق رقبه غرضی که در اطعام ستین مسکینا هست دیگر امکان تحقق نیست وجود دیگر معنا ندارد امکان عرض کنم امر به اطعام ستین مسکینا باقی باشد چون امر است به اطعام ستین مسکینا برای تامین غرضی هست که مترتب بر اطعام ستین مسکینا هست اطعام ستین مسکینایی که بعد از عتق رقبه هست فرض این است که محصل غرض ما نیست بعد می­گوییم برای چه امر کنیم

محصل غرض امر یا مامور به؟

غرض امر که اصلاً به او ربطی ندارد اگر غرض باشد غرض اولیه است چون فرض این است که عرض کنم فرض این است که یک آن خیلی ببینید فرض این هست که شما آن چیزی که غرض مولا را تامین می­کند اطعام ستین مسکینایی هست که قبلش عتق رقبه تحقق پیدا نکرده باشد اطعام ستینایی که قبلش عتق رقبه تحقق پیدا کرده باشد این اطعام ستین مسکینا اصلاً متعلق غرض شما نیست یعنی محصل غرض شما نیست بنابراین شارع مقدس در جایی که عتق رقبه شده است نمی­تواند امر کند به اطعام ستین مسکینا چون اطعام ستین مسکینایی که به مطلق اطعام ستین مسکینا ولو اطعام ستین مسکینایی که قبلش عرض کنم یعنی آن چیزی که می­تواند تحقق پیدا کند الان اطعام ستین مسکینای بعد از عتق رقبه است فرض این است اطعام ستین مسکینای بعد از عتق رقبه اصلاً متعلق غرض نیست متعلق غرض اطعام ستین مسکینایی هست که قبل از عتق رقبه تحقق پیدا کند دیگر نمی­تواند خارجیت پیدا کند وقتی نمی­تواند خارجیت پیدا کند معنا ندارد که امر موجود باشد یعنی این که بعد از تحقق یک عدل باز هم امر به عدل دیگر باقی باشد این معقول نیست این معقول نیست. با تحقق یک عدل با فرض اینکه تحقق یک عدل کاری می­کند که دیگر نشود آن حصه ذی مصلحت از عتق دیگر خارجیت پیدا کند خب وقتی آن حصه نمی­تواند خارجیت پیدا کند خب امری هم نخواهد بود

حالا این نکته را توجه بفرمایید اینکه امر بعد از تحقق یک حصه امر به یک حصه بعد از تحقق حصه دیگری دیگر فعلی نیست این را چند جور می­شود تبیین کرد

 یکی اینکه بگوییم حصه ای دیگر مسقط امر به این حصه است

یک طور دیگر اینکه بگوییم که امر به این حصه مشروط است به اینکه حصه ای دیگر آورده نشده باشد

 یک جور سوم اینکه بگوییم اصلاً امر به این عدل تعلق نگرفته امر به جامع تعلق گرفته به نحو صرف الوجود و چون جامع با آمدن یک فردش تحقق پیدا کرده دیگر امر ساقط می­شود چون امر به این تعلق نگرفته بود امر به جامع حالا فرض کنید جامع واحد احدهمای لابعین شما تعبیر بکنید جامع انتزاعی تعبیر بکنید حالا در این مقام نیستیم که بگوییم جامع انتزاعی است حقیقی است به هر حال امر به این فرد خاص به این عدل بخصوصیة تعلق نگرفته امر به جامع بین العدلین تعلق گرفته ولو به نحو جامع انتزاعی این هم یک طور تصویر هست

شاگرد: ثبوتا یا اثباتا؟

 حالا ثبوتاً می­خواهیم ببینیم آیا این فعلاً بحثهای ثبوتی است می­خواهیم ببینیم بحثهای ثبوتی این هر سه اینها نتیجه آن این است که با آوردن یک عدل، امر ساقط می­شود حالا باید دید که این سه شکلی که هست این سه شکل آیا کدامشان معقول است احتمالات ثبوتیه است فعلاً یعنی آن نکته ای را که ما می­گوییم عقل انسان حکم می­کند که با اتیان یک عدل، امر به عدل دیگر دیگر وجود ندارد با هر سه مبنا سازگار است هم مبنایی که امر تعلق گرفته باشد به جامع بین العدلین و اصلاً عدل بخصوصه متعلق امر نباشد هم اینکه امر تعلق گرفته باشد به هر علم مشروطاً به ترک عدل دیگر و هم اینکه امر تعلق گرفته باشد به هر عدل ولی عدل دیگر مسقط باشد این وجه اخیر، معقولیت آن متوقف بر این است که ما تصرف در مقام امتثال را بدون تصرف در مقام جعل امکان پذیر بدانیم یعنی به این معنا بگوییم اصلاً جعلهای شارع به دو گونه است جعلی که مربوط به ثبوت تکلیف است و جعلی که مربوط به سقوط تکلیف است بگوییم شارع مقدس دو سنخ جعل دارد دو گونه اعتبار دارد اعتبار مربوط به مرحله ثبوت تکلیف. اعتبار مربوط به مرحله سقوط تکلیف. ما این برایمان معقول نیست که در مرحله سقوط اعتبار مجزا از اعتبار در مرحله ثبوت باشد البته این نکته را هم عرض بکنم ثبوت خودش دو مرحله دارد یکی حدوث التکلیف یکی بقاء التکلیف این مرحله ثبوت تکلیف که می­گوییم اعم از اصل حدوث تکلیف و بقا تکلیف است ممکن است یک شی ای در حدوث تکلیف دخالت نداشته باشد ولی در بقا تکلیف دخالت داشته باشد اینکه ما می­گوییم به مرحله ثبوت تکلیف بازمی­گردد آن نکاتی که مربوط به جعل مسقط است و مسقطیت یک شی. اعتبارات مربوط به سقوط تکلیف را با ثبوت تکلیف بازگشت می­کند به مرحله ثبوت اعم از اینکه مرحله حدوث تکلیف باشد یا بقا تکلیف باشد اینها همه مرحله سقوط تکلیف هستند و این را ما اصلاً معقول یعنی چه مرحله سقوط ما عقل است عقل وقتی می­بیند شارع مامور به او آمده خب می­گوید تکلیف ساقط است غرض از مامور به آمد می­گوید تکلیف ساقط است که عرض کردیم غرض اولیه هم به یک معنا بازگشت می­کند به مشروط شدن خود آن تکلیف اینکه هر تکلیفی مشروط است به اینکه اگر آن غرض اولیه تامین نشده باشد بنابراین این احتمال این بحث سقوط را که اینجا مطرح است آن یک احتمال جدیدی نیست تنها دو تا احتمال اینجا هست که این دو تا احتمال را با همدیگر مقایسه کرد ببینیم کدامیک از این احتمالات درست است

یکی اینکه تکلیف به واحد لابعین تعلق گرفته باشد به جامع انتزاعی تعلق گرفته باشد

یا تکلیف به هر دو عدل تعلق گرفته باشد به شرط اتیان و عدل دیگر

 در میان وجوه مختلفی که هست این دو وجه فقط قابل طرح است باید ببینیم هر یک از اینها آیا مشکل ثبوتی دارند یا ندارند اثباتاً مقام اثبات با کدامیک از اینها مساعد است این است که بازگشت همه وجوب این دو وجه است یعنی وجه های دیگر وجه های قابل توجهی نیستند حالا این را ما در جلسه آینده در مورد این صحبت خواهیم کرد آقای روحانی ما بعدازظهر ان شاءالله ادامه فرمایشات آقای روحانی را در کلاس راهنما دنبال خواهیم کرد آقای روحانی عرض کنم خدمت شما هر دو این وجوب را دنبال کرده واجب مشروط را اشکالاتی در آن طرح می­کند و نهایتاً خود ایشان متعلق واجب تخییری را احدهمای لابعین گرفته و اشکالاتی که ممکن است به احدهمای لابعین باشد را در مقام دفعشان برآمدند حالا اینها را ما صحبت می­کنیم ببینیم حالا نهایتاً چطور باید در این مسئله مشی کنیم و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد .

شاگرد:احدهمای لابعین احدهمای مردد مسقط غرض باشد با فرض اینکه جامع ای بین آنها نباشد باید فرد مردد در خارج محقق پیدا کند

 نه این را حالا اصلش حالا در این بحث هست که آن چیزی که در خارج هست معینات است پس چطور می­گوید تکلیف به احدهمای لابعین تعلق می­گیرد

شاگرد: ثبوتا احدهمای لابعین محقق غرض است

 این اصلاً یعنی چه این چطوری این را حالا صحبت خواهیم کرد که این این یک نکته ای هست که ببینیم اصلاً اصلاً ما می­خواهیم این را صحبت کنیم که آیا احدهمای لابعین یعنی این دو تصویری که کردیم دو تا تصویر است یا به هم برمی­گردند ممکن است بگوییم آقا این دو تا تصویر دو تا تصویر نیست یک تصویر هستند و اینها به هم برمی­گردند اینکه حالا در موردش صحبت خواهیم کرد